گزارش

مقاله‌ای تخصصی که بهانه‌ای برای تسویه‌حساب سیاسی جریان رادیکال شد

توپخانه تندروها به سمت اتحاد مردم

وحیده کریمی: از روز اول جنگ با ائتلاف آمریکا و اسرائیل تا روز سی‌وپنجم، در ایران یک روایت وجود داشت. اما روز سی‌وششم ورق برگشت. در آن ۳۵ روز صداوسیما، مسئولان، ائمه جمعه و حتی منتقدان سیاسی، همگی بر یک محور اتفاق نظر داشتند؛ جنایات دشمن، حملات متقابل ایران و ضرورت حفظ اتحاد ملی. اما روز سی‌وششم ناگهان معادله عوض شد؛ نه با یک حمله موشکی جدید، بلکه با انتشار یک مقاله تخصصی در نشریه «فارین‌افرز» به قلم محمدجواد ظریف، وزیر خارجه اسبق ایران.تندروهای داخلی، آن‌هم در اوج جنگ، فرصت را غنیمت شمردند؛ از صداوسیما تا تریبون‌داران تجمعات شبانه مردم، همه به صف شدند تا به جای تحلیل راهبردی مقاله، خودِ نویسنده را «جاسوس» خطاب کنند. درست زمانی که ملت ایران نیاز مبرم به وحدت دارد، یک جریان خاص همه چیز را به سمت تخریب یک دیپلمات کهنه‌کار سوق داد. چرا؟ پاسخ را باید در «رفتار عجولانه، غیرمنطقی و دانش‌گریز» طیف رادیکال جست؛ همان‌هایی که میراث‌شان برای ایران، از آتش‌زدن برجام در مجلس و حمله به سفارت عربستان تا کنترل صداوسیما و حمله مداوم به اعتماد عمومی، جز تحریم و انزوا چیزی نبوده است. هنوز گردوغبار بمباران‌های روز جمعه فرو ننشسته بود؛ صداوسیما که انتظار می‌رفت حداقل در این روزها ستون انسجام ملی باشد، برنامه‌های ترکیبی خود را یک‌سویه به «پایگاه پایداری» و طیف حامی سعید جلیلی اختصاص داد. مجریانی که هیچ سابقه دیپلماتیک و حتی کارشناسی مسائل بین‌الملل ندارند، با لحنی قضاوت‌گرانه، نوشته ظریف را «تسلیم‌نامه» خواندند، بدون آنکه حتی یک بار متن اصلی مقاله را برای مردم تحلیل کنند. گویی جنگ با آمریکا و اسرائیل فراموش شده و دشمن اصلی، حالا یک دیپلمات کارکشته در تهران است. هم‌زمان، یک مداح معروف به جای همدردی با خانواده شهدا و همراهی با مردم در تجمعات شبانه، در مقابل مردم از «جاسوس‌بودن ظریف» سخن گفت. او وزیر خارجه اسبق ایران را به خاطر مقاله‌اش تهدید به «عذرخواهی ملی» کرد و با زبانی که بیشتر به تخریب امنیتی شباهت داشت تا نقد علمی، دانسته یا ندانسته، فضای دوقطبی را دامن زد.

اما مقاله چه می‌گوید؟

بد نیست نگاهی به خود مقاله بیندازیم. ظریف در نشریه معتبر «فارین‌افرز»، همان‌جایی که نخبگان کاخ سفید و پنتاگون مقالات مهم را می‌خوانند، نوشته بود: «نمایندگان ترامپ در مذاکرات نتوانستند پیشنهادهای سخاوتمندانه ایران را درک کنند... ایرانیان به‌شدت از ایالات متحده خشمگین‌اند. ایران در افغانستان به آمریکا کمک کرد، اما بوش ایران را در «محور شرارت» قرار داد. اوباما توافق هسته‌ای را منعقد کرد، اما ترامپ آن را پاره کرد». او همچنین با نگاهی طنزآلود به ناکارآمدی تیم مذاکره‌کننده ترامپ اشاره کرد: «ترامپ، دامادش جرد کوشنر و دوست گلف‌بازش استیو ویتکاف، دو کارگزار املاک را که هیچ سوادی از ژئوپلیتیک نداشتند، فرستاد». اما مهم‌تر از نقد گذشته، راهکار ظریف برای پایان جنگ بود. او نوشت: «تهران باید از برتری خود برای اعلام پیروزی و دستیابی به توافقی استفاده کند که هم این درگیری را پایان دهد و هم از وقوع جنگ بعدی جلوگیری کند. ایران می‌تواند در ازای پایان تمامی تحریم‌ها، محدودیت‌هایی بر برنامه هسته‌ای خود بپذیرد و تنگه هرمز را بازگشایی کند؛ توافقی که واشنگتن پیش‌تر نمی‌پذیرفت. ایران و آمریکا همچنین باید آمادگی خود را برای یک پیمان عدم تجاوز متقابل اعلام کنند». اینها حرف‌های یک «جاسوس» نیست؛ حرف‌های دیپلماتی است که می‌گوید «ما در جنگ پیروز شده‌ایم، حالا وقت نقدکردن چک این پیروزی است». اما تندروها نه توان درک این ظرافت را دارند، نه تحمل شنیدن آن را. اگر هم منتقد این متن هستند که حق طبیعی هر فردی است منتقد باشد، باید نقدی منصفانه روانه کنند، نه تهدید و حمله.

این اولین بار نیست که این جماعت در حساس‌ترین لحظات تاریخی، پشت تریبون‌ها و دوربین‌ها قرار می‌گیرند و با رفتارهای عجولانه، هزینه آن را به مردم و اعتبار ایران تحمیل می‌کنند. هنوز تصویر حملات به علی لاریجانی و پرتاب مهر به سمت او در سفرش به قم از یادها نرفته است. هنوز تصویر آتش‌زدن برجام در صحن علنی مجلس و فریادهای «مرگ بر برجام» در گوش است. هنوز حمله به سفارت عربستان توسط همین جریان که ده‌ها میلیارد دلار هزینه تحمیلی و انزوای منطقه‌ای برای ایران به بار آورد، فراموش نشده است. الگوی آنها هم همیشه ثابت بوده است؛ هرجا صحبت از «عقلانیت دیپلماتیک»، «تعامل با جهان» و «کاهش تنش» شده، آنها با اتهام‌زنی و فضاسازی، دوقطبی کاذب «انقلابی» در مقابل «تسلیم‌شده» ساخته‌اند. واکنش تحلیلگران خارجی به این مقاله کاملا متفاوت از تندروهای داخلی بود. «خالد بن محمد العطیه»، وزیر خارجه اسبق قطر، نوشت: «با دقت آنچه را درباره جنگ جاری نوشته بودید، خواندم و با بسیاری از نکاتی که مطرح کرده‌اید، به‌ویژه در مورد راه‌حل‌ها و چگونگی آغاز مذاکرات موافقم. طرح شما هوشمندانه بود؛ به‌ویژه آنجا که ابتدا موضع رسمی و مردمی در ایران را توضیح دادید». او ادامه داده: «درباره راه‌حلی که مطرح کرده‌اید، من کاملا با آن موافقم. حتی آن را راه خروجی واقعی از بحران کنونی می‌دانم. با این حال، مشکل در خود ایده نیست، بلکه در جسارت لازم برای اعلام و پذیرفتن آن است. این راه‌حل، به شجاعتی سیاسی و واقعی از سوی هر دو طرف درگیر نیاز دارد. و شما، با توجه به تجربه و جایگاهی که دارید، به‌خوبی از پیچیدگی‌های این پرونده آگاه هستید و می‌توانید حقیقت را همان‌گونه که هست، بدون آرایش و بدون مصالحه، بیان کنید». اما جالب‌ترین تحلیل را «دمون هارت»، استراتژیست مشهور شبکه‌های تحلیلی (OSINT) ارائه داده است. او با عنوان «چرا پیشنهاد صلح ظریف، خطرناک‌ترین سلاح ایران بود؟» نوشته است: «ظریف در تلویزیون دولتی صحبت نمی‌کند؛ او مستقیما با نخبگان و «دیپ استیت» واشنگتن حرف می‌زند. او نمی‌خواهد التماس صلح کند؛ او در حال ساختن یک سند غیرقابل انکار برای تاریخ است. او می‌گوید: ما دو بار همه چیز را پیشنهاد دادیم، اما شما باز هم ما را بمباران کردید. اگر آمریکا پس از این پیشنهاد صلح جامع، دوباره حمله کند، «پوشش دیپلماتیک» خود را از دست می‌دهد. جهان دیگر آمریکا را مجری نظم نمی‌بیند، بلکه دیوانه‌ای می‌بیند که صلح را بمباران می‌کند». هارت به درستی می‌گوید: ظریف در حال پهن‌کردن «تله تاریخ» است. اما جماعت تندروی ایران، غافل از این بازی بزرگ، مشغول خنثی‌کردن همان تله از درون هستند. آنها به جای آنکه بگذارند دنیا ببیند «ایران خواهان صلح است و آمریکا خواهان جنگ»، چنان هیاهویی به راه انداخته‌اند که اصل روایت، «صلح‌خواهی ایران»، گم شده است. بماند که در نهایت این جنگ هم تمام خواهد شد و برای رسیدن به یک پایان پایدار و دریافت غرامت و تضمین نیاز به مذاکره است.

دلیل این حملات بی‌امان چیست؟ یک بخش آن کینه قدیمی از محمدجواد ظریف است؛ همان کینه‌ای که از روزهای برجام در دل این جریان مانده بود. برجام برای آنها یک شکست بود؛ زیرا سفره کاسبان تحریم را کوچک کرد و فضای همدلی پس از گشایش‌های اقتصادی و دیپلماتیک، آنها را منزوی می‌کرد. پابه‌پای اسرائیل بر پیکره برجام کوبیدند. بعد از خروج ترامپ از برجام مدعی بودند توافق بهتری خواهند نوشت، اما حتی نتوانستند به نیمی از آن دستاورد برسند. حالا ظریف جرئت کرده بگوید «می‌شود دوباره چنین کرد»؛ حتی اگر این پیشنهاد واقع‌بینانه هم نباشد، اما این برای آنها غیرقابل تحمل است. بخش دیگر، رفتار عجولانه و دور از منطق افرادی است که صرفا چون تریبون دارند، خود را صاحب‌نظر می‌دانند. یک مداح، یک مجری بی‌اطلاع از ژئوپلیتیک، یک نماینده تندرو مجلس؛ اینها چه نسبتی با تحلیل یک پیشنهاد بین‌المللی دارند؟ مقاله ظریف قابل نقد است، مانند هر نوشته تخصصی دیگر، و باید هم نقد شود، ولی نقدها باید تخصصی و توسط صاحبان تخصص باشد. نقد تخصصی یعنی موشکافی ادعاها با استدلال و سند، نه برچسب «جاسوسی» زدن و تهدید به عذرخواهی. وحدت زیر پرچم ایران، نیازمند نقدهای منصفانه و تخصصی است، نه تریبون‌داری افراد بی‌اطلاع و تخریب شخصیت سرمایه‌های ملی.

«شرق» گزارش می‌دهد؛ چرا تعادل میان میدان جنگ و مسیرهای دیپلماتیک ضروری شده است؟

تعادل در میانه آتش و فرسایش

عکس: سهند ناکی، شرق

مالک مصدق: حملات به صنایع و تأسیسات پتروشیمی بندر ماهشهر، کارخانه سیمان بندر خمیر، پایانه مرزی شلمچه و سوله‌های جهاد کشاورزی ایلام در سی‌وششمین روز جنگ و قبل‌تر از آن حملات صورت‌گرفته به صنایع فولاد و پل‌ها، نشانه‌ای روشن از تغییر ماهیت درگیری است؛ جنگی که تا پیش از این عمدتا در چارچوب اهداف نظامی تعریف می‌شد، اکنون به مرحله‌ای رسیده که زیرساخت‌های حیاتی اقتصادی را نیز در بر گرفته است. چنین تحولی صرفا یک رخداد نظامی نیست، بلکه بیانگر ورود جنگ به عرصه‌ای است که پیامدهای آن می‌تواند فراتر از میدان نبرد و تا لایه‌های اقتصادی و اجتماعی کشور امتداد یابد. در چنین شرایطی، بیش از هر زمان دیگری مسئله «تعادل» به‌عنوان حلقه مفقوده این بحران خود را نشان می‌دهد؛ تعادلی میان ضرورت مقاومت در برابر تجاوز، مدیریت هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی جنگ و حفظ مسیرهای دیپلماتیک برای جلوگیری از گسترش بیشتر درگیری.

عبور جنگ از میدان نظامی به زیرساخت‌های اقتصادی

حمله به مجتمع‌های پتروشیمی ماهشهر از این منظر اهمیت دارد که نشان می‌دهد جنگ در حال عبور از چارچوب کلاسیک اهداف نظامی است. زیرساخت‌های انرژی و صنعتی در هر کشوری ستون‌های اصلی اقتصاد ملی محسوب می‌شوند و آسیب به آنها تنها یک ضربه تاکتیکی نیست، بلکه می‌تواند پیامدهایی راهبردی بر توان اقتصادی و اجتماعی کشور داشته باشد. بندر ماهشهر به‌عنوان یکی از قطب‌های اصلی صنعت پتروشیمی ایران در زنجیره تولید، صادرات و ارزآوری، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و هرگونه اختلال در فعالیت این منطقه می‌تواند اثرات درخورتوجهی بر اقتصاد ملی بر جای بگذارد.

در جنگ‌های مدرن، هدف قراردادن زیرساخت‌های اقتصادی به یکی از ابزارهای اصلی فشار تبدیل شده است. چنین حملاتی می‌کوشند توان اقتصادی کشور هدف را تضعیف کرده و به طور غیرمستقیم بر ثبات اجتماعی و سیاسی آن تأثیر بگذارند. در این چارچوب، حمله به تأسیسات صنعتی را باید بخشی از راهبردی دانست که می‌کوشد هزینه‌های جنگ را از سطح نظامی به سطح اقتصادی و اجتماعی منتقل کند. با این حال، واقعیت آن است که در برابر چنین تجاوزی نمی‌توان از ضرورت دفاع و پاسخ‌گویی چشم پوشید. هر کشوری در برابر حمله به خاک و زیرساخت‌های حیاتی خود حق دفاع دارد و حفظ توان بازدارندگی یکی از عناصر اساسی جلوگیری از تکرار چنین حملاتی است. بی‌تردید نادیده‌گرفتن این اصل می‌تواند پیامدهای خطرناکی برای امنیت ملی به‌همراه داشته باشد.

اما در کنار این واقعیت، باید به این نکته نیز توجه داشت که گسترش دامنه جنگ به زیرساخت‌های اقتصادی می‌تواند سطحی جدید از هزینه‌ها را برای کشور ایجاد کند. اقتصاد در شرایط جنگی بیش از هر زمان دیگری در معرض فشار قرار می‌گیرد و آسیب به مراکز صنعتی و انرژی می‌تواند آثار خود را در حوزه‌هایی مانند اشتغال، تولید، صادرات و حتی معیشت روزمره شهروندان نشان دهد. ازاین‌رو، تداوم جنگ در چنین مرحله‌ای نیازمند نگاهی دقیق و چندلایه است؛ نگاهی که هم ضرورت مقاومت را در نظر بگیرد و هم درباره پیامدهای اقتصادی و اجتماعی درگیری بی‌تفاوت نباشد.

ضرورت تعادل میان مقاومت، مدیریت خسارت و دیپلماسی

در چنین شرایطی، مسئله اساسی این است که چگونه می‌توان میان سه ضرورت مهم تعادل برقرار کرد؛ مقاومت در برابر تجاوز، مدیریت خسارت‌های اقتصادی و اجتماعی و حفظ مسیرهای دیپلماتیک برای کاهش تنش. این سه عنصر در واقع اضلاع یک مثلث هستند که نادیده‌گرفتن هریک از آنها می‌تواند پیامدهای جدی برای کشور به همراه داشته باشد. همان‌طورکه گفته شد، بی‌شک نخستین ضلع این مثلث، مقاومت و دفاع در برابر تجاوز است. تجربه‌های تاریخی نشان داده است که در برابر حملات نظامی، حفظ توان بازدارندگی و نشان‌دادن اراده دفاعی اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد. اگر تجاوز بدون پاسخ باقی بماند، نه‌تنها بازدارندگی تضعیف می‌شود، بلکه احتمال تکرار حملات نیز افزایش می‌یابد. از این منظر، دفاع از زیرساخت‌های حیاتی و پاسخ به حملات، بخشی از ضرورت‌های امنیتی هر کشوری است. اما باید به ضلع دوم این معادله یعنی مدیریت خسارت‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از جنگ هم توجه کرد. هنگامی که زیرساخت‌های صنعتی و انرژی هدف قرار می‌گیرند، پیامدهای آن تنها در میدان نبرد باقی نمی‌ماند. تولید صنعتی، صادرات، بازار انرژی و حتی زندگی روزمره شهروندان می‌تواند تحت تأثیر قرار گیرد، بنابراین سیاست‌گذاری در شرایط جنگی باید به گونه‌ای باشد که ضمن حفظ توان دفاعی، از تبدیل‌شدن آسیب‌های اقتصادی به بحران‌های اجتماعی جلوگیری کند. تقویت تاب‌آوری اقتصادی، حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی و مدیریت دقیق منابع ازجمله اقداماتی است که می‌تواند در این مسیر نقش مهمی ایفا کند. با درنظرگرفتن دو ضلع یادشده اهمیت ضلع سوم این معادله یعنی دیپلماسی هم خود را نشان می‌دهد. هرچند در شرایط جنگی فضای دیپلماسی به‌شدت محدود می‌شود، اما تجربه‌های جهانی مؤید آن است که حتی در سخت‌ترین درگیری‌ها نیز کانال‌های ارتباطی و سیاسی برای مدیریت بحران اهمیت دارند. دیپلماسی در چنین شرایطی به معنای تسلیم یا عقب‌نشینی نیست، بلکه ابزاری برای جلوگیری از گسترش جنگ و کاهش هزینه‌های آن است. درگیری‌هایی که به زیرساخت‌های حیاتی انرژی و صنعتی کشیده می‌شوند، به‌ویژه در منطقه‌ای حساس مانند خلیج فارس، می‌توانند پیامدهایی فراتر از مرزهای یک کشور داشته باشند و امنیت اقتصادی منطقه و حتی جهان را تحت تأثیر قرار دهند. ازاین‌رو، حفظ مسیرهای دیپلماتیک برای مهار بحران و جلوگیری از گسترش بیشتر جنگ ضرورتی انکارناپذیر است. چنین رویکردی می‌تواند در کنار حفظ توان دفاعی، زمینه‌هایی برای کاهش تنش و حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی فراهم بیاورد. در نهایت، آنچه در شرایط کنونی بیش از هر چیز اهمیت دارد، یافتن نقطه تعادلی میان این سه ضرورت است. جنگی که به زیرساخت‌های اقتصادی کشیده شده، تنها با رویکردی صرفا نظامی قابل مدیریت نیست و درعین‌حال نمی‌توان آن را صرفا از مسیر دیپلماسی حل‌وفصل کرد. واقعیت این است که در چنین شرایطی، تعادل میان مقاومت، مدیریت خسارت و دیپلماسی به مهم‌ترین چالش سیاست‌گذاری تبدیل می‌شود. اگر این تعادل به‌درستی برقرار نشود، خطر آن وجود دارد که جنگ نه‌تنها در میدان نظامی، بلکه در عرصه اقتصادی و اجتماعی نیز به بحرانی گسترده‌تر تبدیل شود. ازاین‌رو، شاید بتوان گفت که در این مرحله از بحران، «تعادل» نه‌تنها یک ضرورت راهبردی، بلکه حلقه‌ای است که بدون آن مدیریت این جنگ پیچیده ممکن نخواهد بود.

سیدعلی سقائیان: دستاوردهای میدان باید روی میز دیپلماسی به امتیاز سیاسی برای پایان جنگ تبدیل شوند

پیرو آنچه گفته شد و در تحلیل عمیق‌تر، برای ایجاد تعادل میان مقاومت نظامی، مدیریت خسارت‌های اقتصادی و اجتماعی و درعین‌حال حفظ مسیرهای دیپلماتیک، سیدعلی سقائیان در گفت‌وگوی خود با «شرق»، ضمن اشاره به ابعاد مختلف این معادله تأکید می‌کند که «جنگ کنونی اساسا یک جنگ تحمیلی به ایران است و ریشه آن را باید در تصمیمات دولت آمریکا و همراهی اسرائیل جست‌وجو کرد». به گفته سفیر اسبق ایران در برزیل، «دونالد ترامپ در عمل در دام سیاست‌های تهاجمی بنیامین نتانیاهو افتاد؛ حمله‌ای که از صبح نهم اسفند با ترور و هدف قراردادن رهبر شهید انقلاب، مقامات ارشد سیاسی و نظامی و ادامه حملات به زیرساخت‌های ایران آغاز شد و سپس به ترورها و حملات گسترده‌تر کشیده شد، اکنون به تخریب کامل زیرساخت‌های کل کشور رسیده است». به اعتقاد سفیر پیشین ایران در ارمنستان، «هدف قراردادن زیرساخت‌ها نه‌تنها از منظر حقوق بین‌الملل، بلکه حتی براساس برخی مقررات داخلی ایالات متحده نیز اقدامی جنگی محسوب می‌شود». سقائیان توضیح می‌دهد «وزارت امور خارجه ایران در حال تهیه و مستندسازی پرونده این حملات است تا از طریق سازمان ملل، شورای امنیت و نهادهای حقوقی بین‌المللی پیگیری‌های لازم برای محکومیت عاملان و دریافت غرامت انجام شود». با این حال، او تأکید می‌کند «فارغ از روندهای حقوقی، خسارت‌هایی که به زیرساخت‌های کشور وارد شده، واقعیتی است که بازسازی آنها زمان و منابع مالی درخورتوجهی می‌طلبد». دیپلمات باسابقه کشورمان در بخش دیگری از تحلیل خود به نقش برخی کشورهای جنوبی خلیج فارس در معادله «تعادل» اشاره می‌کند و به باور او، «کشورهایی که همواره از روابط همسایگی و دوستی با ایران سخن گفته‌اند، اکنون در عمل، چه آگاهانه و چه ناخواسته به زمینه‌ای برای حضور و فعالیت نظامی آمریکا تبدیل شده‌اند و وجود پایگاه‌های نظامی آمریکا در کشورهایی مانند بحرین، قطر، کویت، عربستان سعودی و به‌ویژه امارات متحده عربی باعث شده این کشورها به نوعی در زنجیره عملیاتی حملات علیه ایران قرار گیرند». ازاین‌رو سقائیان معتقد است «از منظر حقوقی، این کشورها نیز در قبال خسارت‌های واردشده مسئولیت دارند و باید در روندهای بین‌المللی پاسخ‌گو باشند». سفیر اسبق ایران در برزیل درعین‌حال به یکی از اهرم‌های مهم ایران در این بحران اشاره می‌کند که ناظر به «مدیریت تنگه هرمز» است و در ادامه با یادآوری نقش نیروهای دریایی ایران در کنترل این آبراه راهبردی، می‌گوید «ایران توانسته است تنگه هرمز را مدیریت و کنترل کند، هرچند این به معنای بستن کامل آن نبوده است»، بنابراین از دید سقائیان، «سیطره ایران بر تنگه هرمز هم از پارامترهای کلیدی حفظ تعادل در معادلات جاری جنگ است که بی‌شک در آینده باید یک رژیم حقوقی مشخص با همکاری عمان برای مدیریت عبورومرور در این گذرگاه تدوین شود، زیرا بخشی از این آبراه در آب‌های سرزمینی ایران و بخش دیگر در قلمرو عمان قرار دارد. چنین سازوکاری می‌تواند به ایران امکان دهد ضمن حفظ امنیت این مسیر حیاتی، حقوق و منافع خود را نیز تأمین کند». سفیر پیشین کشورمان در ارمنستان در ادامه با اشاره به پیامدهای منطقه‌ای جنگ تأکید می‌کند: «این درگیری عملا از سطح یک تقابل محدود فراتر رفته و به بحرانی منطقه‌ای تبدیل شده است». او اعتقاد دارد: «ادامه این روند می‌تواند امنیت و ثبات کل خاورمیانه و خلیج فارس را تحت تأثیر قرار دهد و به همین دلیل کشورهای منطقه و همچنین بازیگران بین‌المللی باید برای مهار بحران فعال‌تر عمل کنند. از نظر او، برخی کشورهای اروپایی که با سیاست‌های تهاجمی ترامپ همراهی نکرده‌اند، از جمله آلمان، فرانسه، انگلیس و اسپانیا می‌توانند نقش مهمی در ایجاد فشار سیاسی برای توقف این جنگ ایفا کنند».

در بخش دیگری از این گفت‌وگو، سقائیان به رابطه میان میدان و دیپلماسی اشاره و تشریح می‌کند: «دستاوردهای نظامی زمانی معنا پیدا می‌کنند که در عرصه دیپلماتیک نیز به نتایج ملموس تبدیل شوند». به گفته این دیپلمات باسابقه: «در همه جنگ‌ها دستاوردهای میدانی باید از طریق مذاکرات و ابتکارهای دیپلماتیک به امتیازهای سیاسی تبدیل شوند». سقائیان در تکمیل گفته خود یادآور می‌شود: «بر اساس قانون اساسی، تصمیم‌گیری درباره صلح و جنگ در نهایت برعهده فرمانده کل قواست، اما مجموعه‌ای از نهادهای نظامی و سیاسی، از جمله شورای عالی امنیت ملی و دستگاه سیاست خارجی، وظیفه دارند ارزیابی‌های دقیق از شرایط میدان را ارائه دهند تا تصمیم‌گیری نهایی بر پایه واقعیت‌های موجود انجام شود». این دیپلمات پیشین همچنین معتقد است: «شرایط کنونی نشان می‌دهد ایالات متحده در این جنگ با پیچیدگی‌هایی روبه‌رو شده است». به زعم او: «حتی در داخل آمریکا نیز برخی سیاست‌مداران و نهادها نسبت به ادامه این درگیری ابراز تردید کرده‌اند و معتقدند دولت ترامپ در وضعیتی دشوار قرار گرفته است». لذا سقائیان بر این باور است: «ایران باید از این شرایط و از دستاوردهای میدانی خود برای دستیابی به امتیازهای سیاسی و دیپلماتیک استفاده کند». به باور این سفیر پیشین: «ایجاد تعادل میان مقاومت نظامی، مدیریت خسارت‌های اقتصادی و اجتماعی و پیگیری مسیرهای دیپلماتیک تنها راهی است که می‌تواند از گسترش بیشتر بحران جلوگیری کند. به بیان دیگر، در شرایطی که جنگ به زیرساخت‌ها کشیده شده و هزینه‌های آن برای اقتصاد و جامعه افزایش یافته است، بهره‌گیری هم‌زمان از ظرفیت‌های دفاعی، حقوقی و دیپلماتیک اهمیت تعیین‌کننده‌ای برای عبور از این مرحله حساس خواهد داشت».

محسن جلیلوند: اساسا نباید از مفهوم «تعادل» در این جنگ تحمیلی سخن گفت

در حالی که سقائیان نگاهی نسبتا خوش‌بینانه به بحث «تعادل» میان مقاومت نظامی، مدیریت خسارت‌های اقتصادی و پیگیری مسیرهای دیپلماتیک دارد، محسن جلیلوند، در مقام دیگر کارشناس، در گپ‌وگفتش با «شرق» اساسا با این چارچوب تحلیلی موافق نیست. به اعتقاد این استاد روابط بین‌الملل: «برای فهم مقوله تعادل در وضعیت کنونی ابتدا باید هدف و راهبرد طرف مقابل را در نظر گرفت؛ زیرا نوع اهدافی که در این جنگ مورد حمله قرار می‌گیرند نشان‌دهنده منطق خاصی در مدیریت فشار علیه ایران است». به گفته جلیلوند: «حملات اخیر به زیرساخت‌هایی مانند صنایع پتروشیمی یا فولاد به این دلیل انتخاب شده‌اند که آثار آنها فوری و آنی نیست». لذا او توضیح می‌دهد: «اگر نیروگاه‌ها، مراکز توزیع برق یا خطوط اصلی انتقال گاز هدف قرار می‌گرفتند، پیامدهای آن تقریبا بلافاصله در زندگی روزمره مردم دیده می‌شد. در چنین حالتی حتی ظرف چند ساعت جامعه با اختلال در برق یا انرژی مواجه می‌شد و فشار اجتماعی به‌سرعت نمایان می‌شد. اما حمله به بخش‌هایی مانند فولاد یا پتروشیمی ماهیتی متفاوت دارد». به باور این کارشناس حوزه: «صنایع هدف قرارگرفته ستون‌های مهم اقتصادی کشور هستند، اما اثر تخریب آنها با فاصله زمانی آشکار می‌شود». جلیلوند توضیح می‌دهد: «صنعت فولاد یا پتروشیمی، سیمان و... در زنجیره‌های طولانی تولید و اقتصاد ملی نقش دارند؛ از صنعت خودرو تا ساختمان‌سازی و صنایع پایین‌دستی. بنابراین آسیب به این بخش‌ها ممکن است امروز به‌طور مستقیم در زندگی مردم دیده نشود، اما پیامدهای آن در هفته‌ها یا ماه‌های آینده آشکار خواهد شد». از دید این مدرس دانشگاه: «همین منطق درباره صنایع پتروشیمی نیز صدق می‌کند. این بخش پس از نفت یکی از مهم‌ترین منابع ارزآوری ایران به شمار می‌رود و در عین حال نقش مهمی در تولید برخی حامل‌های انرژی و مواد پایه صنعتی دارد. به همین دلیل، حمله به این بخش‌ها در واقع تلاشی برای وارد کردن فشار تدریجی و میان‌مدت بر اقتصاد ایران است، نه ایجاد شوک فوری در جامعه».

استاد روابط بین‌الملل در ادامه قرائن نه‌چندان خوش‌بینانه خود تأکید می‌کند: «اساسا نباید از مفهوم «تعادل» در این جنگ تحمیلی سخن گفت، زیرا ماهیت درگیری از ابتدا نامتقارن بوده است». به گفته این تحلیلگر: «ایران فاصله جغرافیایی بسیار زیادی با خاک آمریکا دارد و به همین دلیل امکان هدف قراردادن مستقیم زیرساخت‌های آمریکا وجود ندارد. بنابراین هرگونه پاسخ احتمالی نیز ناگزیر در سطحی نامتقارن و در چارچوب ظرفیت‌های منطقه‌ای تعریف می‌شود. به بیان دیگر، در چنین جنگی نمی‌توان از تقارن یا توازن کامل سخن گفت، زیرا ابزارها و میدان‌های عمل دو طرف متفاوت است».

جلیلوند در بخش دیگری از این گفت‌وگو نگاه بدبینانه‌تری نسبت به امکان نقش‌آفرینی دیپلماسی در شرایط کنونی مطرح می‌کند. او با اشاره به دیدگاه کلاسیک کارل فون کلاوزویتس درباره جنگ می‌گوید: «جنگ در واقع ادامه سیاست با ابزارهای دیگر است، اما هنگامی که درگیری نظامی آغاز می‌شود، به این معناست که سیاست و دیپلماسی عملا به بن‌بست رسیده‌اند». از این منظر و به اذعان این مدرس حوزه بین‌الملل: «در شرایط فعلی نباید انتظار داشت که دیپلماسی بتواند به‌سرعت مسیر پایان جنگ را هموار کند».

به اعتقاد جلیلوند: «حتی اگر در نهایت روندهای سیاسی و دیپلماتیک برای پایان درگیری شکل بگیرند، این روندها معمولا پس از مشخص‌شدن نتیجه در میدان شکل می‌گیرند. به بیان دیگر، ابتدا موازنه قدرت و میزان تاب‌آوری طرفین در میدان جنگ تعیین می‌شود و سپس مسیرهای سیاسی برای تثبیت آن وضعیت آغاز می‌شود». او تأکید می‌کند: «در بسیاری از جنگ‌ها، آنچه سرنوشت درگیری را مشخص می‌کند، میزان توانایی هر طرف در تحمل هزینه‌ها و ادامه فشارهاست». در همین چارچوب، جلیلوند معتقد است: «جنگ کنونی نیز تا حد زیادی به میزان تاب‌آوری دو طرف وابسته است. هریک از طرفین تلاش می‌کنند با واردکردن هزینه‌های اقتصادی، نظامی یا سیاسی طرف مقابل را وادار به عقب‌نشینی کنند». از نظر این کارشناس: «در چنین وضعیتی هر دو طرف به‌طور طبیعی می‌کوشند فشارهایی را بر یکدیگر تحمیل کنند و نتیجه نهایی زمانی مشخص می‌شود که یکی از طرفین دیگر قادر به تحمل هزینه‌ها نباشد». به همین دلیل، این تحلیلگر روابط بین‌الملل تأکید دارد: «تمرکز اصلی در شرایط کنونی باید بر درک منطق جنگ و مدیریت توان داخلی برای مواجهه با فشارها باشد؛ زیرا در نهایت این میزان تاب‌آوری طرفین است که می‌تواند سرنوشت این درگیری را تعیین کند».

اردشیر پشنگ: دکترین سه‌گانه انسجام، بازدارندگی و دیپلماسی؛ کلید شکستن بن‌بست ویرانگر جنگ است

اردشیر پشنگ به عنوان دیگر کارشناس در گفت‌وگویش با «شرق» نه قرائت بدبینانه جلیلوند را دارد و نه خوش‌بینی سقائیان را پیش می‌گیرد. البته این تحلیلگر حوزه بین‌الملل اعتقاد و اذعان دارد: «جنگ در بغرنج‌ترین مرحله خود قرار گرفته است، جایی که مذاکرات مورد ادعای آمریکا متوقف شده و متقابلا حملات آمریکا و اسرائیل به زیرساخت‌های غیرنظامی و عمرانی از جمله پل‌ها، دانشگاه‌ها، داروسازی‌ها، صنایع مادر فولاد و پتروشیمی تشدید شده است؛ روندی که هریک از آنها علاوه بر زیان‌های مالی مجموعا می‌تواند ایران را چندین سال به عقب ببرد». از دید پژوهشگر ارشد روابط بین‌الملل: «استراتژی ترامپ نیز در این مقطع هم مشخص است؛ «یا توافق، یا تخریب زیرساخت‌ها؟». مشکل بزرگ اما این است شروط ۱۵گانه ترامپ به نوعی است که در تهران امکان پذیرش آن دست‌کم در شرایط فعلی ممکن نیست. همچنین تهران نیز بدون دریافت تضمین قطعی برای عدم حمله مجدد و نیز برداشته‌شدن تحریم‌ها اقدام به پذیرش شروط مذکور نمی‌کند». این کارشناس باور دارد: «صداهای متناقض در تهران وجود دارد و پیش از هرچیزی باید صدای واحدی در تهران به گوش برسد؛ اینکه وزیر خارجه سابق و برخی مقامات فعلی و پیشین از مذاکره صحبت کنند اما در صداوسیما و نیز در میان مداحان پرنفوذ و قدرتمند، طرفداران دیپلماسی، به سازش و خیانت متهم شده و حتی آنها را تهدید کنند، حاکی از چندگانگی منافع و تحلیل بلوک‌های قدرت، در حساس‌ترین زمان ممکن است. موافقان جنگ آن را عقب‌نشینی در برابر دشمن و خالی‌کردن پشت سرداران و سربازان قلمداد می‌کنند و به همین دلیل خواهان ادامه جنگ و برخورد با طرفداران دیپلماسی هستند؛ اما این موافقان جنگ در برابر تخریب روزانه و ضررهای میلیارد دلاری صنایع مادر و زیرساختی کشور، سکوت می‌کنند و راهکاری برای این بخش ندارند، خاصه آنکه ادامه جنگ بدون شک باعث افزایش خسارت و تخریب زیرساخت‌ها می‌شود».

از سوی دیگر پشنگ متذکر می‌شود: «طرفداران دیپلماسی نیز مشخص نیست در ساختار فعلی و مبهم قدرت در تهران دارای چه وزنی هستند؟ به طور مثال وقتی محمدجواد ظریف پیشنهادی در قالب یک یادداشت در نشریه فارن‌افرز منتشر می‌کند آیا او به نمایندگی از حاکمیت، یا بخشی از حاکمیت آن را نوشته یا صرفا تحلیل و ابتکار بخشی از اپوزیسیون یا شخص خودش است؟ چه باید کرد؟ در این شرایط قبل از هر چیزی وحدت صدای تهران مهم است، سپس هم‌زمان با تداوم سیاست بازدارندگی فعال اما محدودشده می‌بایست بستر دیپلماسی را خیلی جدی‌تر فعال کرد، چون در چنین شرایطی برخلاف نظر موافقان جنگ در ایران، گذشت زمان اگرچه باعث کلافه‌ترشدن ترامپ و زیر سؤال رفتن قدرت ارتش او و ادعاهایی اولیه‌اش می‌شود اما از نظر هزینه -فایده مادی جنگ، ضررهایش برای ایران به مراتب سنگین‌تر می‌شود، چون هم زیرساخت‌ها و صنایع مادر بیشتری نابود می‌شود، هم از توان نظامی ایران کاسته می‌شود و هم امکان ورود بازیگران دیگر بین‌المللی و منطقه‌ای به جنگ و علیه ایران بیشتر می‌شود». با این برداشت، پژوهشگر ارشد روابط بین‌الملل تصریح می‌کند: «قدم اول و مهم، انسجام در صدای اصلی و ارسالی از تهران است و پیش از آن بلوک‌های اصلی مرئی و نامرئی دارای قدرت در تهران می‌بایست به یک جمع‌بندی مشترک استراتژیک برسند، چون نمی‌شود از یک‌سو یک دیپ